

در سال 1900 مقاله مشهور واتسون در مجله ی باز نگری روانشناختی منتشر شد و رفتارگرایی به طور رسمی آغاز گردید واتسون میخواست رفتار گرایی او ارزش علمی داشته باشد اندیشه های اونه فقط برای آزمایشگاه بلکه برای دنیای واقعی بود واتسون برای ارتقا تحفص های کاربردی روانشناسی به سختی کار کرد

روانشناسی ان گونه که یک رفتار گرا به ان نظر میکند شاخه ای کاملاً آزمایشی و عینی از علوم طبیعی است هدف نظری ان بیش بینی و کنترل رفتار است نه درون نگری بخشی از روشهای ان را تشکیل میدهد و نه ارزش علمی داده های ان وابسته به تفسیر هوشیاری است رفتار گرا هیچ مرزی بین انسان و حیوان نمیشناسد رفتار انسان با همه ی ظرافت و بیچیدگی هایش تنها بخشی از کل طرح بزوهش رفتار گرا را تشکیل میدهد

نکات اصلی خواسته واتسون

روانشناسی علم رفتار است نه مطالعه ی دروننگری هوشیاری روانشناسی یک شاخه کاملاً آزمایشی عینی از علوم طبیعی است و باید هم رفتار حیوان مورد بررسی قرار گیرد در مورد بررسی رفتار حیوان و انسان کتاب رفتار مقدمه ای بر روانشناسی تطبیقی در 1914 چاپ شد در این کتاب واتسون برای پذیرش روانشناسی حیوانی به بحث پرداخت و محاسن استفاده از حیوانات به عنوان ازمودنی را در بزوهش های روانشناسی توصیف کرد کتاب بعدی او روانشناسی از دید یک رفتار گرا در 1919 منتشر شد این کتاب بیانیه ی کاملتری از روانشناسی رفتاری او بود و استدلال میکرد که روشها و اصولی که او برای روانشناسی حیوانی پیشنهاد کرده بود برای مطالعه ی انسان هم مناسب بود از نکاتی دیگر هدف روانشناسی بیش بینی و کنترل رفتار باشد بر خلاف گیرایی

هنگامی که روانشناسی علمی شروع شد مشتاق بود تا خود را با فیزیک علم طبیعی با سابقه جا افتاده و دارای احترام هماهنگ کند روانشناسی جدید همواره می کوشد تا روشهای علوم طبیعی را با نیاز های خود وفق دهد این تمایل در مکتب فکری رفتار گرایی به صورتی بسیار شدید دیده میشود واتسون استدلال میکرد که روانشناسی باید خود را به داده های علوم طبیعی به آنچه میتوان مشاهده کرد به عبارت دیگر به رفتار محدود کند بنابر این در آزمایشگاه رفتار گرا تنها حقیقی ترین روش های عینی بزوهش بذیرفته میشدند

روش های واتسون

مشاهده با استفاده از ابزار یا بدون ان روش های ازمودن روش گزارش

کلامی روش بازتاب شرطی

روش مشاهده بایه ای ضروری برای سایر روشهاست واتسون پیشنهاد

کرد که نتایج ازمون به عنوان نمونه هایی از رفتار به حساب آیند نه به عنوان اندازه هایی از کیفیت های ذهنی برای واتسون یک ازمون هوش

یا شخصیت را اندازه نمیگرفت بلکه پاسخ هایی را که آزمودنی به موقعیت محرکهای از مومن میداد اندازه میگرفت نه چیز بیشتر

روش گزارش کلامی بحث انگیزتر است واتسون پیشنهاد کرد که واکنش های زبان به طور عینی قابل مشاهده اند مانند هر واکنش حرکتی دیگر

برای رفتار گرا معنی دار هستند واتسون میگفت صحبت کردن اشکار یا صحبت کردن با خود فکر کردن یک رفتار عینی است

مهمترین روش رفتار گرایان روش باز تاب شرطی است واتسون میگفت یک پاسخ زمانی شرطی میشود که به محرکی غیر از محرک

اصلی که آن را فرا خوانده است اتصال یا بیوند یابد به عنوان مثال ترشح بزاق سگها در مقابل صدای زنگ به جای دیدن غذا یک پاسخ شرطی شده است

انتقاد هایی از رفتار گرایی واتسون

یکی از مخالفان بر قدرت واتسون ویلیام مکدوگال روانشناسی انگلیسی بود جالب توجه است مکدوگال انقدر به روانشناسی اجتماعی کمک کرد

خود زیاد اجتماعی نبود مکدوگال برای نظریه اش در مورد رفتار غریزی و برای نیروی محرکی که کتابش در مورد روانشناسی اجتماعی

به آن حوزه آورد معروف است واتسون و مکدوگال مباحث خود را به طور مشترک در کتاب نبرد رفتار گرایی چاپ کردند مکدوگال این فرض واتسون را نیز مورد سوال قرار داد که رفتار انسان کاملاً تعیین پذیر است که هر کاری ما انجام میدهم نتیجه مستقیم تجربیات قبلی

ماست مکدوگال گفت این گونه روانشناسی هیچ جایی برای اراده ی آزاد یا آزادی انتخاب باقی نمی گذارد بنابر این هیچ کوشش انسانی هیچ

سعی خلاقانه یا ارزش برای بهبود خودمان یا جامعه ی مان وجود نخواهد داشت انتقادهای زیادی بر استفاده ی واتسون از روش گزارش کلامی

دربزهوش صورت گرفت به او اتهام می زدند که بی ثبات است وقتی که میتوانست صحت و سقم آن را تعیین کند آن را می پذیرفت و وقتی

که نمی توانست رد میکرد البته دیدگاه واتسون و هدف کل نهضت رفتار گرایی این بود که فقط از داده هایی استفاده کند که بتوان صحت و سقم آن را تعیین کند

ادوارد چیس تولمن

یکی از طرفداران اولیه ی رفتار گرایی است در زندگی نامه ی خود نوشت که رفتار گرایی واتسون به عنوان محرکی عظیم و اساسی بخش از راه رسیده است مانند واتسون درون نگری را طرد میکرد به نظر او روشن بود تمام رفتارها هدف گرا هستند مثلاً گربه می گو شد که از جعبه ی معما خارج شود

بی اف اسکیند

برای دهه ها با نفوذ ترین شخص روانشناسی بود برای سالیان دراز اسکیند رهبر رفتار گرایی امریکا بود از چندین جنبه موضع اسکیند رفتار گرایی واتسون را دوباره زنده کرده است یک روانشناس نوشت که روح واتسون فنا نا پذیر است و از میان نوشته های بی افاسکیند باک و بالایش یافته نفس میکشد

خدمت های واتسون به رفتار گرایی

کار بار اور علمی واتسون کمتر از بیست سال دوام یافت اما بر دوره ی رشد روانشناسی برای سالها تاثیر بایدار داشت او عامل موثری از روح زمان بود قرن نوزدهم شاهد پیشرفت های چشمگیری در کلیه شاخه های دانش بود قرن بیستم قول پیشرفتهای حتی بیشتری را میداد چنین تصور می شد که دانشمندان اگر وقت کافی به انها داده شود برای هر

مسئله ای راه حلی و برای هر سوالی پاسخ خواهند یافت

واتسون روانشناسی را از نظر روشها و اصطلاحات عینی تر ساخت

رفتار گرایی واتسون به عنوان یک مکتب مجزا با صورتهای تازه تری از روانشناسی عینی گرایی که بر اساس ان بنا شده اند جایگزین شده است

اگر چه برنامه ی واتسون به غایت های بلند پروازانه ای خود عمل نبو شانید خود واتسون برای نقش بایه گذار خود به طور گسترده ای شناخته شده است صدمین سالگرد تولد واتسون در آوریل 1979 همزمان با صدمین سال تولد روانشناسی به عنوان یک علم جشن گرفته شد ظاهرا همشهریان واتسون از او به خوبی یاد نمی کنند و بسیاری از آنان او را یک خدا شناس نو کیسه می دانند

بذیرش رفتار گرایی واتسون تا اندازه ای نتیجه ی شخصیت خود واتسون

بود و اندیشه هایش را شور و شوق و اعتماد به نفس بیان میکرد و جی بی واتسون را به عنوان یکی از بیشروان روانشناسی معرفی میکند

در 1984 یک کتیبه ی یاد بود بر سر بزرگراه محل تولد او نصب شد

منبع

کتاب تاریخ روانشناسی نوین

تالیف دوان بی شولتز سیدنی الن شولتز

کاربرد نظریه های یادگیری در آموزش

یعنی ما بعنوان یک معلم چگونه از یافته‌ها و یا از نظریه‌های یادگیری در فرایند تدریس و یادگیری استفاده کنیم. من ضمن اشاره کوتاه به بعضی از این نظریه‌ها، کاربرد آنرا در کلاس مطرح خواهم کرد. شاید اولین و قدیمی‌ترین نظریه که در رفتارگرایی بشود مطرح کرد، نظریه شرطی شدن کلاسیک یا نظریه پاولف و یا نظریه شرطی شدن واکنشی است.

پاولف فیزیولوژیست بود. و بر روی برخی از حیوانات من جمله سگ کار کرد. وی بطور ناخودآگاه بعضی رفتارها را در این حیوان می‌دید که اصلاً درصدد تجربه یا آموختن و یا فراهم کردن یا بروز چنین رفتاری در آنها نبود. ایشان وقتی پودر غذا و یا گوشت به عنوان محرک طبیعی روی زبان سگ می‌ریخت و بلافاصله ترشح بزاق دهان او را مشاهده می‌کرد. پودر غذا و گوشت برای سگ یک محرک طبیعی یا غیرطبیعی بود. در طرف مقابل واکنش در برابر محرک (ترشح بزاق) یک پاسخ طبیعی است. همه ما در مقابل بسیاری از محرکهای طبیعی خودمان واکنش نشان می‌دهیم. به عنوان مثال: اگر همین حالا گوجه سبز را در دهان خودشان قرار بدهند و آن را زیر دندان له کنند بدون کنترل بزاق دهانش ترشح خواهد کرد. پاولف لامپی را در برابر دیدگان سگ روشن کرد و از این طریق می‌خواست ببیند که آیا لامپ پاسخی مثل ترشح بزاق را بدنبال خواهد داشت یا نه، مشاهده کرده، در ضمن اینکه لامپ روشن می‌شود هیچ نوع ترشح بزاق در کار نیست تنها مردمک چشم بزرگتر می‌شود. بعد آمد روشن شدن لامپ را با پودر غذا یا ریختن غذا روی غذای سگ با هم مجاور کرد بطور همزمان یا چند ثانیه جلوتر از پودر غذا. مدتی این عمل را انجام داد، ولی نمی‌دانسته آیا ترشح بزاق واقعاً پاسخ طبیعی است و یا ممکن است سگ در برابر لامپ ترشح بزاق داشته باشد. ایشان وقتی عمل را تکرار کرد بعد از مدتی غذا را قطع کرد. دید سگ تنها با روشن شدن لامپ ترشح بزاق دارد.

محرک و عاملی که قبلاً محرک نبود و ویژگی تحرک و ترشح بزاق را نداشت حالا بعلت مجاورت و همزمانی با یک محرک طبیعی شکل محرک به خودش گرفت. این محرک را، یعنی روشن شدن لامپ را محرک شرطی نامید و پاسخی که بدنبال این محرک ایجاد می‌شد یعنی ترشح بزاق را پاسخ شرطی نامید.

سؤال اینجاست ، چگونه می‌شود از این آزمایش پاولف در کلاس درس استفاده کرد؟ آیا امکان استفاده این امر در کلاس درس وجود دارد یا خیر و یا گاهی اوقات سؤال می‌کنند از معلم که آیا بچه‌ها سگ پاولوف هستند.

مثلاً یکی از دبیران در کلاس زیست‌شناسی متوجه شد تعدادی از شاگردان بخصوص در ساعت 10 تا 12 در کلاس، بی‌حس، بی‌انگیزه‌اند و تمرکز ندارند و فعالیتها را انجام نمی‌دهند. معلم متوجه می‌شود که بچه‌ها از یک محله فقیرنشین می‌آیند و متوجه می‌شود اینها صبحانه نمی‌خورند. معلم در صدد است بفهمد که آیا این عدم توجه، به علت گرسنگی است یا نه ؟ و یا آیا می‌شود از شرطی شدن پاولفی برای فعال کردن آنها استفاده کرد ؟ ایشان چند دقیقه قبل از شروع فعالیت در کلاس شروع می‌کند، به بچه‌ها تغذیه دادن ، بعد از مدتی می‌بیند ، این بچه‌ها مثل سایر بچه‌ها به فعالیت می‌پردازند و تمرکز لازم را دارا می‌باشند بعد از مدتی غذا را قطع کند می‌بیند تا مدتی بچه‌ها همچنان به فعالیت خودشان ادامه می‌دهند.

نکته قابل توجه اینجاست که اگر این نوع محرکها اگر بعدها ارائه داده نشود رفتار کم‌کم خاموش می‌شود حال سؤال اینجاست آیا رفتار عاطفی و رفتار احترام آمیز نسبت به بچه‌ها محرک طبیعی است یا خیر و آیا شاگردی را می‌توان پیدا کرد که نسبت به رفتار احترام آمیز معلم بدش بیاید یا نسبت به رفتار توهین آمیز معلم خوشش بیاید. مگر اینک مشکل هویت‌یابی داشته باشد.

و یا گاهی بچه‌ها از ریاضی می‌ترسند در حالی که مشکلی نیست. آیا این رفتار یعنی ترس از ریاضی همزمان با رفتار معلم نشد؟ اگر این معلم ریاضی بیاید با یک رفتار احترام‌آمیز به کمک شاگرد بشتابد کم‌کم خود رفتار معلم محرک جدید می‌شود و شاگرد رفتار خوش‌آیندی نسبت به آن کلاس نشان می‌دهد چون رفتار احترام‌آمیز معلم همزمان می‌شود با درس معلم، کم‌کم دانش‌آموز از درس معلم خوشش می‌آید بنابراین ما می‌توانیم محرکهای طبیعی بچه‌ها را که مثلاً از چه چیزی خوشش می‌آید و یا نیازهای عاطفی که به آن نیازهای طبیعی هم گفته می‌شود شناسایی کرد. و در آنها ایجاد انگیزه نمود و فعالیت آنها را افزایش داد. همانطوری که قبلاً اشاره شد انگیزه یک عاملی است برای تقویت. به عنوان مثال رفتن دانش-

آموزان سال اول ابتدائی به مدرسه، چند روز قبل از سایر بچه‌ها خود یک عامل است و توصیه می‌شود والدین در ساعتهای اولیه در کنار بچه‌ها حضور داشته باشند تا بچه به محیط عادت کنند.

اگر معلمی رفتار خشن دارد و این رفتار را همزمان بروز دهد با درس، چون بچه‌ها از رفتار خشن که یک محرک ناخوشایند طبیعی است و با درس همزمان شد در نتیجه هم بچه‌ها کم‌کم از آن درس زد. خواهند شد حتی اگر هم معلم خوب درس بدهد.

نوع دیگر از رفتارهای یادگیری مجاورت است

مجاورت دو عامل است، یکی محرک و دیگری پاسخ نیست بلکه هیچ رابطه و پیوند عصبی بین این دو پدیده وجود ندارد. مثل دو فردی را که ما دائماً می‌بینیم تا یکی را می‌بینیم به یاد دیگری می‌افتیم. اینجا نمی‌گوییم این محرک است و این پاسخ، بلکه می‌گوییم این همانندی است. اینها با هم می‌آیند و یکی موجب تداعی دیگر می‌شود این نظریه مجاورت و تداعی است.

سؤال : آیا می‌توانیم از این قانون مجاورت در آموزش استفاده کنیم ؟ بله

اگر از ما بپرسند که سیاه‌پوستان آمریکایی از نظر رفتار اجتماعی چه جور آدمهایی هستند ؟

می‌گوییم ، جنگجو و خشن و اینکه چرا ذهن ما آنها را به عنوان آدمهای خشن تلقی می‌کند بخاطر نقشهایی است که در فیلمها به آنها می‌دهند می‌باشد. در حالیکه آنها انسانهای بسیار صمیمی‌اند.

و یا اینکه به ذهن ما می‌آید خانمهای ژاپنی همه مودب هستند! یا خانه‌های روستایی چه جوراند؟
بلافاصله کلمه کاه‌گلی به ذهن ما خطور می‌کند.

از این اصل (مجاورت) می‌شود در آموزش زبان و ریاضی استفاده کرد.

مثلاً: من بجای اینکه به فردی بگویم کت یعنی گربه و آنرا ترجمه کنم می‌توانم عکس گربه همراه با کلمه گربه و بگویم کت‌کت. این شاگرد هر وقت گربه ببیند کلمه کت یادش می‌آید و هر وقت کت بشنود گربه در ذهنش تداعی می‌شود.

با مثال دیگری من در دبیرستان مفهوم عدد را نمی‌دانستم چیست به ما می‌گفتند از یک تا 10 بنویسید من فکر می‌کردم عدد آخری 10 است. حالا من اگر بگویند 10 یعنی یک مجموعه 10 تایی. یا وقتی بگوئید چهار یک مجموعه چهار تایی است. خیلی از مفاهیم را می‌شود با مجاور کردن در کلاس درس آموزش داد. بخصوص در ریاضی و زبان که متأسفانه اکثر معلمین ما از این قاعده استفاده نمی‌کنند.

نوع سوم . دیدگاه اسکینر ، رفتارگرایی

اما شرطی شدن فعال است که تفاوت زیادی با پاولف دارد در شرطی شدن کلاسیک یا پاولفی اول محرک بعد پاسخ ، در حالی که در شرطی شدن فعال اسکینر اول پاسخ است بعد محرک یعنی ارگانیسم فعالیتی را انجام می‌دهد . بعد در مقابل آن فعالیت ما یک محرک خوشایند را وارد محیط می‌کنیم و تقویت می‌نماییم که در نتیجه آن رفتار تثبیت می‌شود.

در اینجا به سه مفهوم تقویت مثبت ، تقویت منفی و تنبیه اشاره می‌کنم و توصیه می‌کنم اگر بخواهیم رفتار مطلوب شاگرد و ارگانیسم را تقویت یا افزایش دهیم از تقویت مثبت یا منفی استفاده می‌کنیم.

تقویت مثبت: هر گاه ما در مقابل یک رفتار ، محرک خوشایندی را وارد محیط کنیم به نحوی که موجب افزایش رفتار مطلوب یا تثبیت رفتار مطلوب شود، تقویت مثبت است بنابراین محرک خوشایند محرکی است که تقویت کنند . باشد و این برای تثبیت است.

تقویت منفی چیست ؟ اگر ما یک محرک ناخوشایند را از محیط حذف کنیم به نحوی که موجب افزایش رفتار مطلوب یا تثبیت رفتار مطلوب بشود تقویت منفی گویند.

به فرض مثال سروصدا در اینجا زیاد است من بجای اینکه به شاگردان تاکید کنم که گوش بدهید و دقت کنید باید سروصدا را حذف کنم تا این رفتار تقویت شود . روانشناسان رفتارگرا از جمله اسکینر به این دو عامل خیلی تاکید دارند.

اما تنبیه : اکثر معلمین ما علی‌رغم اینکه در روانشناسی می‌خوانند که تنبیهات تقویت کننده نیستند بلکه عامل باز دارنده‌اند از این روش استفاده می‌کنند . در تعریف علمی تنبیه آمده، هر گاه یک محرک ناخوشایندی یا بیزار کنند، را وارد محیط کنیم به نحوی که موجب متوقف یا کاهش رفتار نامطلوب بشود. آنرا تنبیه می‌گوئیم. بهمین دلیل اکثر روانشناسان توصیه می‌کنند در درجه اول از این محرک استفاده نکنند. اما اگر ناچار شدید بقول یکی از روانشناسان غربی، چاره‌ای نیست، از این محرک استفاده کنید اما بلافاصله بعد از توقف رفتار نامطلوب، شروع کنید به تقویت رفتارهای مطلوب. تا آن رفتار مطلوب تقویت شود. بعضی‌ها می‌گویند. شما بجای اینکه بیاید رفتار نامطلوب خود به خود خاموش شود. به نظر من دیدگاه اسکینر یا شرطی شدن فعال در نظام آموزشی ما، چه جنبه منفی و چه جنبه مثبت آن کار آیی داشته و دارد. ولی متأسفانه ما به همان اندازه که به تقویت کننده‌ها توجه داریم به همان اندازه به تنبیه توجه می‌کنیم. به محض اینکه شاگرد رفتار نامطلوب را انجام داد، سریع او را تنبیه می‌کنیم توصیه می‌کنم هرگز از تنبیه استفاده نکنید مگر سایر روشها جواب ندهد. چون تنبیه باز دارنده نه تقویت کننده.

نوع دیگر از یادگیری که در مبحث یادگیری اجتماعی به آن اشاره شد و عزیزان حتماً در این باره باید به کتابهای روانشناسی مراجعه کنند. آزمایش باندورا است. بسیاری از یادگیریهای ما از طریق مشاهده است. چنانچه باندورا آمد و گروهی از بچه‌های پیش دبستانی را به 5 گروه تقسیم کرد.

گروه اول :هر روز بچه‌ها حالت تهاجمی یک فرد واقعی را به یک آدمک که بصورت ماکت بوده می‌دیدند.

گروه دوم :هر روز این صحنه را بصورت فیلم می‌دیدند.

گروه سوم: همین صحنه را بصورت فیلم کارتونی مشاهده می‌کردند.

گروه چهارم: هیچ نوع فیلمی را نمی‌دیدند.

گروه پنجم: فیلم یا رفتار احترام آمیز را مشاهده می‌کردند.

باندورا رفتار پرخاشگرانه همه اینها را مشاهده کرد. به نظر شما در کدام گروه این رفتار پرخاشگری بیشتر بود؟ در سه گروه این رفتار مشاهده شد اما آن گروهی که این جریان برایشان جالب بوده، اثرش از همه بیشتر بود. و جالب اینجاست که در گروه چهارم که هیچ فیلمی را ندیدند یک مقدار خشونت مشاهده می‌شد، اما در گروه پنجم حتی پرخاشگری طبیعی بچه‌ها نیز کاهش یافت. همه اینها می‌تواند رفتار ما باشد. در مدرسه، مثلاً معلم به بچه‌ها تأکید می‌کند که به موقع سرکلاس بیایند. اما خود دیربیاید و زود برود. آیا باین عملکرد می‌تواند در سازماندهی و نظم بچه‌ها تأثیر گذار باشد؟ یا به صورت الگو باشد؟ پس الگو پذیری، یادگیری از طریق مشاهده است. بنابراین بسیاری از رفتارها، از جمله رفتار دبیر و مدیر مجموعه و پرسنل آن باید به گونه‌ای باشد که برای بچه‌ها الگو باشد. این یک نوع یادگیری است. اما یادگیری که ما به آن اشاره کردیم، یادگیری شناختی و براساس بنیش و بصیرت است. بیشتر یادگیری ما در اثر تفکر است، فکر کردن،

اندیشیدن. رابطه ها را کشف کردند و شاید بگوییم ما دائماً فکر می کنیم. باید گفت هر فکری منجر به یادگیری نمی شود.

بفرض مثال: ما در کلاس نشسته ایم اما فکرمان بیرون از کلاس است هر چقدر تلاش می کنیم فکرمان را کنترل کنیم. نمی شود و فکر دائماً فرار می کند این را می گویند تداعی آزاد، این نوع تفکر است اما ما نمی خواهیم آن را آموزش دهیم و گاهی خیال بافی داریم. یعنی تفکر در اختیار من است ولی ذهن من صحنه هایی را که می بیند ریشه در واقعیت ندارد بعلاوه تفکر عادی روزانه هم مد نظر نمی باشد.